

بمیان آورده بودند وزیر گفت روی سخن
با اهل خیرت و اطلاع است و خیام لب بتکلم
گشود و اختلاف قراء را بیان کرد و علل هر
يك را با ذکر شواهد و موجبات آنها تفصیلاً شرح
داد و یکی از وجوه را اختیار کرد . چون
سخن پایان رسید غزالی گفت خداوند امثال
ترا میان علماء زیاد کند .

هیچ گاه تصور نمی کردم کسی از قراء تا

این حد احاطه بموضوع داشته باشد تا بعدکماء
چهرسد و اما در اجزاء حکمت از ریاضی و
معقول که فن او بود و حجة الاسلام غزالی بر او
وارد شده از وی راجع بمعین جزئی از اجزاء
فلك قطبی در صورتیکه اجزاء آن متشابه میباشد

سوال نمود (۱) خیامی . از مقوله فلان شروع
به صحبت کرده ولی نخواست در مسئله که
موضوع بحث بود وارد شود و خوض کند و یا
آنکه از تعمق در مسئله خودداری کرده رشته
سخن تا آن حد کشیده شد که مؤذن بانك
برداشت غزالی گفت (جاء الحق وزهق الباطل)
حق آمد و باطل را از میان برداشت . و برخاست
و برفت و اتفاق افتاد که برای معالجه سلطان
سنجر که بمرض و بامبتلا شده هنگامی که سلطان
کودك بود وارد شد و چون بیرون آمد وزیر
از کیفیت معالجه سلطان از خیام سؤال کرد
خیام گفت :

بی ترس نیست و این خبر را غلامی حبشی

(۱) در اینجاء عوض خیام خیامی استعمال

کرده است

بگوش سلطانت رسانید و چون بهبودی یافت
کینه خیام را در دل گرفت و او را دشمن میداشت
و ملک‌شاه او را بمنادمت خویش میگزید. و خاقان
(شمس الملوك) در بخارا خیام را تجلیل و
تعظیم زیاد میکرد و حکیم را پهلوی خود بر روی
تخت می‌نشاند و میگویند موقعی باخلال طلا
مشغول خلل کردن بود و کتاب شفا را مطالعه
میکرد و چون بفصل (الواحدوالکثیر) رسید
خلل را میان دو ورق کتاب گذاشته و
برخواست و نماز بگذارد و وصیت کرد و چیزی
از خوردنی و آشامیدنی استعمال نکرد و چون
نماز عشاء روز دیگر را ادا کرد به سجده رفت
و هنگام سجود میگفت «خدا یا میدانی باندازه که
در وسع و قدرت داشتم ترا شناختم مرا پیامرز

چون معرفت من تنها وسیله ایست که بیارگاه
جلالات تو انم راه یافت و در همان حال جان
بجان آفرین تسلیم کرد ، چنانچه مشاهده
شد علاوه بر جنبه فلسفی و ریاضی خيام از طب
هم مطلع بوده و بمعالجه هم میپرداخته و هم از
این بیانات مستفاد میشود که خيام در حیات
خود نه تنها مطاف اهل کمال بوده بلکه
سلاطین و امراء بمعظیم و تجلیل وی میپرداختند
ولی از لحاظ عقائد مخصوصی که داشته مورد
انتقاد بوده است و اغلب باین موضوع اشاره
کرده اند در اینجا محتاج بذکر نیست رشیدالدین
فضل الله در جامع التواریخ خود نقل میکند که
سیدنا (مقصود حسن صباح است) و عمر خيام
و نظام الملک به نیشابور در مکتب بودند .

چنانکه عادت ایام صبی و رسم کودکان

باشد قاعده صداقت و مصافات ممهّد و مسلوک
میداشتنند . تا غایتی که خون یکدیگر بنه خوردند
و عهد کردند که از ایشان هر کدام بدرجه بزرگ
و مرتبه عالی رسد دیگران را تربیت و تقویت
کند از اتفاق بموجبیکه در تاریخ آل سلجوق
مسطور و مذکورست (نظام الملک بوزارت
رسید) (عمر خیام) بخدمت او آمد عهد و
موثیق ابام کودکی رایبادهش آورد (نظام الملک)
حقوق قدیم را بشناخت و گفت تولیت نیشابور
و نواحی آن تراست . عمر . مرد بزرگ حکیم
فاضل و عاقل بود گفت سودای ولایتداری و امر و نهی
عوام ندارم ، مرا بر سبیل مشاخره (۱) و مسائله (۲)
ادرداری (۳) و وظیفه فرمای (نظام الملک) او را
ده هزار دینار ادرار کرد از محروسه نیشابور

که سال بسال و بی تنقیص و تنقیض ممضی و معیری دارند و همچنین سیدنا از - هر ری بخدمت او رفت و گفت الکریم اذا وعد وفی (۱) . نظام الملك گفت تولیت ری یا از آن اصفهان اختیار فرمای سیدنا همتی عالی داشت بدان مقدار قانع و راضی تشد و قبول نکرد . چه توقع شرکت در وزارت میداشت (نظام الملك) گفت يك چندی ملازمت حضرت سلطان نمای و چون دانست که طالب وزارتست و قصد جاه و مرتبه او را دارد ، از او اعتذار نمود . بعد از چند سال سلطانرا از (نظام - الملك) اندك مایه وحشتی ظاهر شد از او رفع حسابات کرد (۲)

(۱) رشیدالدین فضل الله همدانی که در خدمت الجایتو و اقاخان بود و برتبه وزارت نیز رسیده کتاب خود را در حدود ۷۱۰ هجری نوشته است ۲ جوانمرد بوعده خود وفا نمیکند

میرخواند صاحب روضة الصفاء که تاریخ
خود را در ۹۱۰ نوشته میگوید خواهجه نظام-
الملك (افاض الله عليه شبایب الغفران)
گوید که امام موفق نیشابوری (روح الله روحه)
از کبار علماء خراسان بود و بسیار معزز و متبرک
وسن شریفش از هشتاد و پنج گذشته بود و شهرتی
تمام داشت که هر فرزندی که پیش او قرآن
میخواند و حدیث قرائت می کرد بدولت و اقبال
می رسید . بنابراین پدرم مرا با فقیه (عبدالصمد)
از طوس بنیشابور فرستاد تا در مجلس آن
بزرگوار با استفاده و تعلیم مشغول شویم و او را
با من نظر عنایت و عاطفتی و مرا بخدمت او
الفت و موافقتی تمام پیدا شد چنانکه مدت چهار
سال در خدمت او بسر بردم و حکیم (عمر خیام)
و مخدول (حسن صباح) دو نورسیده بودند

در آن مجلس تخمیناً با من همسال با جودت فهم
وقوت طبع و غایت کمال و با من اختلاط
می کردند. و چون از مجلس امام بیرون آمدم
در مراقبت من می آمدند و با یکدیگر درس
گذشته را اعاده مینمودند حکیم (عمر خیام)
نیشابوری الاصل بود و پدر « حسن صباح » که
علی نام داشت شخص متزهده و بد مذہب خبیث.
العقیده بود و در مملکت ری اقامت داشت و
« ابو مسلم مروزی » والی ولایت بصفای سریرت
و حسن عقیدت متصف بود و چنانچه از
عادات اهل سنت سزد معادات تمام با آن مفسد
اظهار می کرد، و او همیشه بنزدیک « ابو مسلم »
از هدیانات قوی و فعلی برائت ساحت خویش
بقول کاذب و یمین فاجر باز نمودی چون امام
موفق نیشابوری مقتدای اهل سنت و جماعت

بود آن مدبر برای دفع تهمت رفض پسر را
به نیشابور فرستاد و در مجلس امام با استفاده
مشغولش گردانید و خود بطریق زهد زاویه
اختیار کرد گاهی سخنان اعتزال و انحداد از
او روایت می کردند و گاهی بکمر و زندقه اش منسوب
میساختند و او انساب بعرب کرده می گفت من
از آل صباح حمیری ام .

پدر من از کوفه به « قم » و از قم به
« ری » آمد ولیکن مردم خراسان خصوصاً
اهالی طوس بدین سخن انکار کرده می گفتند
پدر او از روستائیان این ولایت بود مانند القسه
آن مخدول با من و خیمام گفت که اشتهار تمام
دارد که شاگردان امامه وفق بدولت میرسند
اکنون شك نیست که اگر همه نرسیم يك
کس از ما بدان خواهد رسید در این صورت شرط

پیمان ما چگونه خواهد بود . گفتم : هر چه
تو فرمائی ، گفتم عهد می‌کنم که هر کس را
دولتی مرزوق گردد علی‌السویه در میان رفیقان
مشترک باشد و صاحب آن دولت ترجیحی نکند
گفتم چنین باشد بر این جمله معاهده واقع شد
تا روزگار بر این بگذشت و من از خراسان به
« ماوراء النهر » و « غزنین » و « کابل »
آمدم و چون معاودت نمودم متقلد و کافل امور
گشتم در دوره سلطنت البارسلان حکیم « عمر
خیام » آمد بنزد من آنچه از لوازم حسن عهد
و مراسم وفا باشد بجای آوردم و مقدم او را
بموجب اعزاز و اکرام تلقی نموده و بعد از آن
گفتم . مرد صاحب کمال ، چون تو کسی ملازم
مجلس سلطان میباید بود .

چه بمهرود مجلس « امام موفق » منصب

مشارك است شرح فضائل ترا با سلطان بگویم
 و حال درایت و کفایت ترا بنوعی در ضمیر
 وی متمکن گردانم که همچون من بدرجه
 اعتبار رسی حکیم گفت :

عرق شریف و نفس کریم و طینت خجسته
 و همت بلند ترا بر اظهار ایب مطالب ترغیب
 میکند و الا چون من ضعیفی را چه حد آنکه
 وزیر مشرق و مغرب با وی اینجنین نواضاها
 کند و هیچ شك نیست که در این نلطفات
 صادقی نه متکلف و امثال این بجنب علو شان
 و رفعت مکلف تو مقداری ندارد و اگر همه
 عمر در مقام شکر باشم از عهده این که اکنون
 میفرمائی بیرون نتوانم آمد و مرا متمنی و
 مبتغی آنستکه همیشه با تو در مقام حسن عبودیت
 باشم و این مرتبه که مرا به آن دلالت
 میفرمائی اقتضاء آن نمی کند چه بحسب

غالب مقتضی . کفران نعمت است . العیاذ بالله
اکنون کمال عنایت آنست که بدولت تودر
گوشه بنشینم و بر نشر فوائد علمی و دعای
درازی عمر تو مشغول باشم و بر همین سخن
اصرار نمود چون دانستم که مافی الضمیر
خود را بی تکلف می گوید . هر ساله جهت اسباب
معاش او هزار و دو بیست دینار املاک نیشابور
نوشتم و او بعد از آن بموطن خویش بازگشت
و تکمیل فنون کرد خصوصاً فن هیئت و در آن
بدرجه عالی رسید و سلطان باو عنایتها
فرمود و به آن مرتبه بلند که کبار علما و حکما
را باشد رسید .

مقصود از نقل اقوال این نویسندگان آن

بود که خوانندگان متوجه شوند بدون آنکه
بوسیله کتبی که از وی در دست هست ارزش

فکر و معلومات او را معلوم نمایند هر يك بذكر
کلیاتی پرداخته اند بطوری که از قرائت آنچه
نوشته اند نه بشخصیت فلسفی او توان پی
برد و نه نظر او را در ادیان و یا مسائل علمی
توان فهمید سهل است تاریخ تولد و وفات او
را هم بتحقیق نمیتوان دانست صاحب چهارمقاله
عروضی با اینکه زمان خیام را درك کرده
و کرامتی هم راجع بزارش باو نسبت می دهد
ذکری از رباعیات او نکرده و قفطی و نجم الدین
رازی هم او را بکفر و زندقه منسوب داشته اند
ولی بنظر نگارنده همانگونه که شخصیت مولوی
بنظر ارباب دانش و فضل رسیده اینست که
شخصیت فلسفی خیام و عقاید او را راجع بحیوة
و جهان هستی روشن کنم و در این رساله
خصوصاً نظرم این است که معلوم دارم ازین

رباعیات که بوی نسبت داده اند چقدر اصلی و
از آن خیام می باشد ، حالا به بینیم محققین فرنگ
درباره او چه می گویند .

باب سوم

نویسندگان فرانسوی

قبل از انتشار کتاب پرفور ولنتین
ژوکوفسکی راجع به عمر خیام و رباعیات گردنده
در عالم ادب غرب این موضوع مورد توجه خاص
قرار نگرفته بود و فکر تحقیق و شکافی در
این موضوع چندان قوت نداشت چنانکه قبل از
نشر ترجمه «فتیز جرالده» از رباعیات خیام این
فیلسوف ریاضی دان شرق از لحاظ ادبی و حریت
فکر در دنیای غرب شهرت و عظمتی نداشت تنها
از جنبه ریاضی و نجوم علماء اروپا خیام را

دانشمندی بزرگ میدانستند و بفکر دقیق و روح مبتکر وی با نظر اعجاب می‌نگریستند چه کتاب جبر و مقابله وی تحت عنوان جبر عمر در ۱۸۵۱ بفراشه ترجمه و نشر شده بود و علماء غرب بقدرت فکر، نیروی قریحه و قیاد علمی وی ایمان آورده بودند و ای نمی‌دانستند در پس پرده این فکر موشکاف قریحه ادبی و روح آزادی نیز پنهان است که می‌خواهد معمای لاینحل عالم وجود را حل و تفسیر کند و در طی رباعیاتی شیوا و جذاب که دل هر صاحب‌دلی را میرباید خلاصه موشکافی‌های خود را بموشرح دهد و رشحات روح بیقرار خویش را ظاهر سازد دنیای غرب که سرایسا غرق دریای تیره مادیت بود و کشتی حیاتش چنان در زیر امواج سهمگین فلسفه

مادی چارموجه شده بود که ساحل نجاتی
 برای خود نمی دید حق داشت با استقبال پرتو
 فروزانی که از سر چشمه نورانی روح آزادخیام
 می تافت از سر و جان بشتابد و همچون تشنه در
 جستجوی این آب زلال باشد افکار فلسفی و عمیق
 و آزاد خیام را در اعماق جان خود جای دهد
 برای چنان مردم مادی که روحشان از هر
 طرف در زیر فشار عادات خشن علیل شده
 و از شدت زحمت در عذاب بودند کدام نوشدارو
 بهتر از این

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست
 بی باده از غوان نمی باید زیست
 این سبزه که امروز تماشا که مات
 تا سبزه مالك ماتماشا که کیست
 می توانست روح خسته آنها را علاج بخشد

در انگلیس و امریکا بیشتر سرگرم
عوامل مادی بودند و همینکه رباعیات راقینز
جرالد بانگلیسی ترجمه کرده بود افکار خیام
در آنجا افزونتر تاثیر بخشید برای آنکه خیام
از راز حیات و فلسفه زندگی بحث میکرد و توجه
مردم را بلطائف طبیعت و آنقدر لذاتی که
در دسترس بشر هست جلب می نمود و مخصوصاً
بی تمر بودن و خالی از نتیجه بودن بسیاری از
فعالیتهای انسان را گوشزد می کرد .

بنا برایی مردمی که حیاة صنعتی داشته
و بواسطه ترقی صنعت زندگی آنها زیر
نفوذ آهن و برق قرار گرفته بود بجز
حرکت سریع که مقصدش نامعلوم است
کاری نداشتند و غیر از اصطکاک و منافع که غالباً
ایجاد جنگ و نزاع می نمود و سائلی برای اشتغال

خاطر پیدا نمی کردند و یکچنین روحیه مضطرب و پریشان و تاریکی زندگانی آنها را فرا گرفتند بود و در جستجوی زود امیدی بودند فکر خیا در قالب زبان آنها و با حسن تعبیراتی که فتیز جبرال کرده بود مثل کانون نوری بدرخشید و توجه طبقه منور را بخود جلب نمود خیام با زبان ساده تمام مشکلات و بیچارگی های انسان را بیان می کرد و روح آنها را تسلیت می بخشید و از اینجاست که فلسفه خیامیسم (مدرسه فلسفی خیام) بوجود آمد چون خیام از آنها نیست که نقل افکار دیگران را سرمایه علم و فلسفی خود قرار دهد و همچون دیگران با نظم آن افکار مباحثات کند .

خیام بعد از آنکه عمری در مجاه

وفدا کاری در راه کشف مجهولات بسربرد

پرده از روی بسی از غوامض ریاضی و نجوم
برگرفت و خود نیز در نتیجه تبع و بدستیاری
قریحه مبتکر خود طرق جدیدی ابتکار کرد باز
توانست روح بی قرار خود را قانع کند و به
جمود و رکود تن در دهد در مقام حل این
معمای بزرگ. غرض از این حیات چیست ؟
(از کجا آمده ایم و بکجا میرویم) بر آمده و
چون از روی حقیقت تمام قوای خود را بکار
انداخته تا عقده این مشکل را بکشاید و بعد از
عمری خون جگر بیک نتیجه علمی کسه فیلسوفی
را قانع سازد نرسیده با کمال تائر می گوید :

این چرخ چه طاسیت نگون افتاده
در وی همه زیرکان زبون افتاده
در دوستی شیشه و ساغر نگرید
لب بر لب و بر میانه خون افتاده

بدیهی است بحیثیت بدین می شود و سخت
از این بیچارگی خود متأثر میگوید و از اعماق
روح نعره میزند :

در دائره آمدن و رفتن ماست
آنرا نه بدایت نه نهایت پیدا است
کس می نزند دمی در این معنی راست
کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است
این يك حرف عادی نیست که بزودی
هباء منشورا شود این آوا نوای جان است که
از اعماق روح خسته دلی بیرون می آید
و چون از دل بیرون می آید در جان می نشیند
و از حدود ملیت ها و مذاهب گذشته و عالم
انسانی را به هیجان می آورد .

خیام با بیان ساده و مؤثر خود علاوه

بر موضوع مهم فلسفی فوق بمسائلی که افکار
فلاسفه اسلام را بخود مشغول داشته و هر يك
را جمع بآنها عقائدی اظهار داشته اند توجه
کامل نموده و افکار متین و استواری ابراز داشته
است مثلاً راجع بتأثیر اجرام علوی در سعادت
و شقاوت انسان مبداء معاد و قضا و قدر و جبر و
تفویض و خیر و شر حدوث و قدم عالم ماده قوه
و سائر آنها در کلیه مسائل فلسفی خیام نظریات
عمیقی ابراز داشته چنانچه راجع بتأثیر اجرام
علوی می گوید :

خوبی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است
اولین فکری که متفکرین و فلاسفه

را بخود مشغول می‌داشته مسئله قضا و قدر است یعنی می‌گفتند در صورتی که اینهمه پیش آمده‌ها روز ازل معین باشد چگونه میتوان بشر را در کردار و رفتار خود مسئول دانست این مسئله باعث تجزیه متفکرین شد یعنی عده که فقط بلفظ قرآن توجه نمودند معتقد بتقدیر مطلق شدند و عده دیگر برخلاف آنها بمیل آزاد و اراده شخصی اعتقاد پیدا کردند ایندسته اخیر که به معتزله موسومند بعد از قرن دوم هجری اهمیت پیدا کردند عده از رباعیات متن شامل اختلاف این دو عقیده است ولی نمی‌توان سراحة حکم کرد که آیا این اشعار برای تقویت آنها می‌باشد و تا اندازه سراحة طرفدار عقیده معتزلی یعنی میل آزاد و اراده شخص است اگر چه دکتر مزبور در

این نسبتی که بخیم میدهند اظهار تردید میکنند ولی برای این که واضح شود خیام آزادی فکر را از هر چه بیشتر مورد اهمیت قرار می داد يك دوربای عربی از خیام را نقل می کنیم این رباعی در کتاب ترکی حسین دانش موجود است و میگوید :

افيقوا افيقوا يا غواة فانما

دياناتكم مكر من القدما

ارادو بها جميع الحطام وادرگو

وما تو ودامت سنه اللتماء

(خلاصه معنی این است که ای مردم

گمراه بهوش آئید دیانت های شما نتیجه مکر

و تزویر پیشینیان است که برای تهیه ثروت آن

شیوه ها را بکار بردند آنها بمقصد رسیدند و

مردند ولی قواعد و رسوم آن دون طبعان باقی

مانند) در جای دیگر میگوید

ما اسلم المسلمون كلهم

ولا يهود اذا هادوا

ولانصاری ادینهم نصروا

وكلهم لی بذاک اشهاد

خلاصه معنی بطوریکه بوسیله نگارنده

برشته نظام کشته شده از اینقرار است :

این مردم کوتاه نظر از آغاز

کردند قذاعت از حقیقت بهجراز

موسی و مسیح و احمد آمد لیکن

بنگر نشدند مردم آگاه از راز

ونظائر این مضامین نیز در رباعیات فارسی

وی یافت میشود .

چنانچه این رباعی مثلاً :

قومی سگراف در غرور افتادند
قومی زیبی حور و قصور افتادند
چون پرده ز روی کلرها بردارند
معلوم شود ز راه دور افتادند

(چندین نسخه بدل هم مصرع چهارم
دارد. باری بعد از این قسمت دکتر روزن
موضوع را تعقیب کرده و میگوید - مسئله دیگر
که با مسئله سابق شبیه و در فلسفه تمدن اسلامی
مورد بحث بوده عبارت از عدالت خالق بخشش
گناهان در روز جزا و غیره میباشد که بعضی
فلاسفه را در باره وجود روز و ایسین و دوزخ و بهشت
مشکوک کرده است.

رباعیات نمره ۲۹ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و
و ۱۳۹ نیز بدین مسئله اشاره میکند يك مسئله
مهم دیگر فلسفه تمدن اسلامی تفکرات در باره